خرید آنلاین در gajmarket.com

قلمرو فکری ..... صفحهٔ ۷۳ کتاب‌درسی

۱ دربارهٔ اصطلاحات «پیر» و «مراد» و پیوند آن با زندگی مولوی توضیح دهید.

پیر و مراد در اصطلاح تصوّف کسی است که راه راست را نشان می‌دهد. مولوی که خود واعظ سرآمد زمانش بود و مریدان زیادی داشت، پس از دیدار با شمس تبریزی دچار دگرگونی و آشفته‌حالی شده و مرید شمس می‌شود. پس از شمس نیز مرید صلاح‌الدّین زرکوب و حسام‌الدین چلبی می‌گردد.

۲ با توجّه به متن درس، به اعتقاد مولانا، چه چیزی را باید مایهٔ دریغ و افسوس دانست؟

به نظر مولانا، به دام دیو افتادن و فریب شیطان خوردن، جای تأسف و افسوس دارد.

۳ کدام بیت درس، با این سرودهٔ حافظ، ارتباط معنایی دارد؟ پیام مشترک آنها را بنویسید.

چنین قفس نه سزای چو من خوش‌الحانی است — روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

ما به فلک بوده‌ایم، یار مَلَک بوده‌ایم — باز همان‌جا رویم، جمله که آن شهر ماست

پیام مشترک این دو بیت این است که انسان به عالم بالا تعلّق دارد و سرانجام به مبدأ خود بازمی‌گردد.

۴ بیت زیر، بیانگر چه دیدگاهی است؟

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرُست؟ — چرا به دانهٔ انسانت این گمان باشد؟

باور به روز محشر و برپایی حساب و معاد

۵ بر مبنای متن درس، خلق و خوی مولانا را با این آیات قرآن کریم که به حضرت موسی (ع) و حضرت هارون (ع) خطاب است، مقایسه کنید.

«اِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ. فَقُولَا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً... .» (سورهٔ طه / آیهٔ ۴۳ و ۴۴)

مولوی حتی با دشمنان و ناسزاگویان هم با نرمی و مدارا و حُسن خلق رفتار می‌کرد.

گنج حکمت (چنان باش...) ..... صفحهٔ ۷۴ کتاب‌درسی

خواجه عبدالکریم، [که] خادم خاصّ شیخ ما، ابوسعید - قدس‌الله روحه العزیز - بود، گفت: «روزی درویشی مرا بنشانده بود تا از حکایت‌های شیخ ما، او را چیزی می‌نوشتم.»

کسی بیامد که «شیخ، تو را می‌خواند.»؛ برفتم. چون پیش شیخ رسیدم، شیخ پرسید که چه کار می‌کردی؟ گفتم: «درویشی حکایتی چند خواست، از آنِ شیخ، می‌نوشتم.»

شیخ گفت: «یا عبدالکریم! حکایت نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند!».

خواجه عبدالکریم، خدمتکار مخصوص شیخ ما، ابوسعید - که خداوند روح عزیز او را پاک گرداند - بود، گفت: «روزی شخصی مرا نشانده بود و از من خواست تا از ماجراهای شیخ ابوسعید برای او بنویسم.»

فردی آمد و گفت: «شیخ، صدایت می‌زند.» رفتم. وقتی نزد شیخ رسیدم، از من پرسید: «چه می‌کردی؟» گفتم: «درویشی چند حکایت دربارهٔ شما از من خواست، مشغول نوشتن آن بودم.» شیخ گفت: «ای عبدالکریم حکایت کردن از دیگران را رها کن، به گونه‌ای رفتار کن که از خودت حکایت کنند و رفتارت سرلوحهٔ زندگی دیگران باشد.»

اسرارالتّوحید، محمّدبن منوّر

@ziipbooks